

بررسی هویت و جایگاه رسانه در تمدن اسلامی و تمدن‌های غیر دینی

احسان شفیعی

چکیده

شکی نیست که انسان همواره به دنبال راهی برای ارتباط با هم‌نوعان خود بوده تا به انتقال افکار و مفاهیم تفکر خود بپردازد. در این قضیه با دو رویکرد مواجه هستیم؛ اندیشه دینی و اندیشه غیر دینی. بنابر اندیشه غیر دینی، انسان‌ها در ابتدای پیدایش، از ارتباطات بی‌بهره بودند و خیلی نمی‌توانستند به یکدیگر چیزی را بفهمانند اما در ادامه توانمند شدند و در این زمینه پیشرفت کردند و این دوران که عصر مدرنیسم است؛ اوج دوران شکوفایی رسانه‌ها و ارتباطات است؛ اما نگاه دینی در این قضیه متفاوت است و شروع ارتباطات انسانی و روند پیشرفت در آن را از زمان اولین نبی آسمانی؛ حضرت آدم (ع) کامل می‌بیند و در ادامه نحوه سیر تکامل ارتباطات را حول محور خداوند ترسیم می‌کند نه صرفاً انسان‌ها.

یکی از راه‌های علت‌یابی یا هویت‌یابی جایگاه هر رسانه در هر تمدن از طریق نظام تأمین نیاز است؛ یعنی در هر تمدنی چه نیازهایی ایجاد شده و راه‌های تأمین آن نیاز به چه صورت بوده است. تا قبل عصر مدرن جهان هستی، آفریده خداوند یا نیروی غیب مثل اسطوره‌ها بود و همه اتفاقات به اراده خداوند و یک نیروی غیبی منسوب می‌شد و راه حل

همه مشکلات توسط به خداوند یا آن نیروی غیبی و اطاعت از اوامر او بود؛ اما در دوران مدرن، خداوند از توصیف و تبیین و تجویز جهان به طور کلی حذف شد و یک انسان ماند و انسان که همه چیز حول محور او محصور شد. در این دوران، از جهان دیگر توصیف مادی شد و غیب به طور کلی از جهان حذف شد. در واقع تا قبل مدرن فرد متکی به خود و متوجه به غیر است ولی در دوران مدرن فرد متکی به خود و متوجه به خود است، برای همین فقط به دنبال تامین منافع خویش است.

در این مقاله سعی شده است با روش توصیفی تحلیلی تفاوت جایگاه رسانه در تمدن اسلامی با تمدن غرب مدرن مقایسه شود و در نهایت به این نتیجه دست یافتیم که اساس کار اسلام در حیطه رسانه بر مبنای عقل و اختیار و عمق نفوذ است و رسانه‌های دیگر را هم اگر در این فرمول بگنجد اصلاح کرده و به خدمت می‌گیرد و گرنه به هر قیمتی با آن مقابله می‌کند تا حذف شوند. هدف در رسانه‌های اسلام مثل سایر رسانه‌ها اقناع مخاطب است اما اقناعی در راستای رسیدن به حق و سعادت اخروی؛ اما در مقابل در تفکر غیر دینی ما می‌بینیم نقش دین و خداوند در تفکر و زندگی انسان غربی کم‌رنگ‌تر می‌شود و جامعه به سرعت به سمت تغییر نگرش و رویکردی انسان‌مآبانه پیش می‌رود. وقتی هم که انسان محور همه چیز شود، نظام نیاز هم براساس این هسته‌محور خواهد بود. این انسان هم به دنبال این است تا از رسانه‌ها به عنوان یک ابزاری بهره جوید که به وسیله آن مخاطبانش را اقناع می‌کند اما یک اقناعی که به هر قیمتی صورت می‌پذیرد تا اندیشه‌های مورد هدف را در کل جهان بگستراند و روی همه قشر مخاطب تاثیر بگذارد.

واژگان کلیدی: هویت، رسانه، تمدن اسلامی

مقدمه

جهت آشنایی با تمدن اسلامی و شیوه حکمرانی، شناخت جایگاه و هویت هر رسانه در تمدن‌های مختلف از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است؛ زیرا رسانه‌ها هستند که کنترل افکار و شیوع تفکرات را بر عهده دارند و به اصطلاح رساننده آن به جامعه بشری هستند. باید دانست که هر رسانه‌ای در حیطه تمدنی محصول یک تفکر و به عنوان تسهیل‌گر شیوع فرهنگ حاصل از آن تفکر در جامعه است و یک تحلیل مناسب از رسانه‌ها نیازمند بررسی تفکرات یک عصر یا جامعه است و براساس تفکرات و فرهنگ موجود می‌توان از جایگاه رسانه‌ها در آن تمدن آگاه شد.

در این مقاله سعی بر این است تا براساس سه‌گانه تفکر، فرهنگ و تمدن با دو تمدن دینی و غیر دینی در عالم آشنا شویم و بدانیم براساس هر یک از تفکرها چه فرهنگی در جامعه شیوع می‌یابد و در لایه تمدنی این تفکرات چه تاثیری بر روی رسانه‌ها دارند و در نهایت از هویت و جایگاه رسانه‌ها در تمدن اسلامی و تمدن‌های دینی صحبت می‌شود و آن را مورد مقایسه با تمدن غرب و مدرنیسم قرار می‌دهیم.

روش تحقیق

در این مقاله سعی بر این است با روش تحلیلی-توصیفی تاریخی و بهره‌گیری از شیوه کتابخانه‌ای در استفاده از منابع اصیل و معتبر تاریخی صدر اسلام، یک تحلیل مناسب در رابطه با تفاوت جایگاه و هویت رسانه‌ها در تمدن‌های دینی بشری علی‌الخصوص اسلام و تمدن‌های غیر دینی علی‌الخصوص عصر مدرنیسم ارائه شود.

تعریف تمدن

برای تعریف تمدن باید با تفکر و فرهنگ هم آشنا شد و این ها را به صورت یک سه گانه تعریف کرد و همچنین ضروری است که بدانیم این سه با هم رابطه تعاملی دارند؛ یعنی از تفکر، فرهنگ ایجاد می شود و فرهنگ است که سبب ناشی شدن تمدن در جامعه ای می شود. از آن سو هم یک تمدن ممکن است موجب تغییر یا ایجاد فرهنگ و بالتبع تغییر نگرش و تفکر یک جامعه شود.

در تعریف تفکر باید گفت، ما انسان ها عموماً دارای سطوح و مراتب مختلفی هستیم، چه در حیث فردی و چه در حیث اجتماعی خود. حیثی از ما وجود دارد که ناظر به نسبت ما با جهان است، عقاید ما، فهمی که از جهان، آدمیان، وجود، غایات و آخر کار داریم، ارزش های ما، چیزهائی را که قبیح یا حسن می دانیم، زیبایی شناسی ما، روش های کسب معرفتی را که صحیح یا غلط می دانیم، داوری هائی که نسبت به جهان داریم، جهانی که در آن زیست می کنیم و روش های موجه سازی این جهان برای ما و... همه و همه «تفکر» ما را شکل می دهد (شفیعی سروستانی، ۱۳۸۳، ص ۴).

این ساحت قابل اشاره و حس نیست. نسبت آدمی با وجود را تفکر گوئیم. این که من معتقدم خداوند متعال است یا نیست، جهان آخرت است یا نیست، پیامبران صادق اند یا کاذب، وجود چیست و.. این ها همگی تفکر من و ما را تشکیل می دهند؛ به عنوان مثال اگر من معتقد باشم که خداوند متعال وجود دارد و شایسته ستایش و عبادت است این عقیده و تفکر من است. حال اگر این تفکر منجر به عملی جوارحی در فرد شود او به حوزه فرهنگ وارد شده است، فرهنگ «عمل» است. هر کاری که فرد انجام می دهد فرهنگ او است؛ به عنوان مثال نمازی که مسلمان براساس اعتقاد به وجود خداوند اقامه می کند

فرهنگ اوست. نماز خواندن عملی جوارحی است که ناشی از یک تفکر و نسبت با جهان است.

حال اگر در راستای تسهیل یا اصولاً ممکن شدن عمل (فرهنگ)، آدمی وارد تصرف در محیط خود شود، اقدام به ساخت سخت افزارها و یا نرم افزارها نماید و در اشیاء تصرف کند یا جعل قواعد و ساختارها و سازمان‌های اجتماعی نماید، وارد حوزه «تمدن» شده است؛ به عنوان مثال اگر برای اقامه نماز ساختمان خاصی بسازد که نماز خواندن را تسهیل (ممکن‌تر) نماید و قسمتی از آن را وضوخانه، جامهری، محراب و... قرار دهد و یا ساعاتی را برای نماز تعطیل کند (جعل قاعده اجتماعی و قانون کند) یا مسئولینی برای اقامه نماز قرار دهد (جعل ساختار نماید)؛ همه این امور تمدن را تشکیل می‌دهند.

تفکر به مثابه مرکز: تفکر ذات هر عمل و تمدنی است. تفکر هسته مرکزی، منشأ و مبدأ است و همواره از نوعی مرکزیت بهره دارد، این نسبت هر فرد و قومی با وجود است که عمل و فرهنگ را ایجاد می‌کند و فرهنگ و عمل است که مقتضی ابزار و ساختار و تمدن است؛ به عبارتی ذات و ماهیت این سه مقوله یکی است و حتی خط‌کشی دقیق نمی‌توان بین این ساحات نشان داد و مرز روشنی تصویر نمود (جبارپور، ۱۳۹۳، ص ۵).

تقابل دو دیدگاه (تفکر) به عالم

بر هیچکس پوشیده نیست که در طول تاریخ ادوار مختلف بشری انسان همواره به دنبال راهی بوده که با شخص دیگری ارتباط بگیرد تا با او به اشتراک عقیده و فکر پردازد، ولی در کیفیت و چگونگی این ارتباط و روند پیشرفت آن اختلافاتی بین تاریخ نگاران و پژوهشگران وجود دارد. در این قضیه با دو رویکرد مواجه هستیم؛ اندیشه دینی و اندیشه غیر دینی یا اومانیسیم. بنابر اندیشه اومانیسیم، انسان‌ها در در ابتدای پیدایش از ارتباطات بی‌بهره بودند و خیلی نمی‌توانستند به یکدیگر چیزی را بفهمانند. کم‌کم آنها توانستند با

نقاشی های روی دیوار، تفکرات و پیام های خود را به دیگران انتقال دهند و به همین وسیله برای اشیاء و موجودات مختلف رموزی را اختصاص دادند که می توانستند با چهره پردازی و صداپردازی و... آن را به یکدیگر نشان دهند؛ مثلاً برای اعلام خطر از ورود خرس وحشی به منطقه محل سکونت، صدای خرس را در می آوردند و با دست و پا آن را به دیگران نشان می دادند تا دیگران هم متوجه حضور خرسی در آن منطقه شوند. بین صداها و آواها کم کم پیشرفت می کند و دیگر نیاز به زبان بدن به عنوان تکمله ارتباطی از بین می رود و خود آوای صوتی مستقلاً نقش ابزار ارتباطی را ایفا می کنند. همین مداومت در تکرار استفاده و افزایش آوای صوتی سبب تشکیل کلام ها و در نتیجه زبان های مختلفی بین اقوام مختلف می شود و به این ترتیب هر جامعه انسانی ای متناسب با فرهنگ و عقیده خود زبانی متناسب اختراع می کند.

همه این ارتباط کلامی محدود به مخاطب حاضر می شد و کم کم انسان حس نیاز به ارتباط کلامی با انسان غایب را در خود احساس می کند و به همین منظور کلام خویش را با علامات و خطوط رمزگذاری می کند و همین رمزگذاری ها منجر به اختراع خط می شود. کاغذ و دوات و قلم هم تکمله بر این اختراع خط شد و دیگر انسان به راحتی می توانست با مخاطب غایب و دور از دسترس ارتباط کلامی بگیرد. در واقع اختراع حروف الفبا و خط، انسان و جامعه بشری را از یک سیاره به سیاره دیگری انتقال داد و انسان هر روز با سرعت بیشتری پیشرفت می کرد؛ زیرا تجربیات دیگران را همواره در اختیار داشت و علوم مضبوط شده در اختیارش بود. انسان از این پس دیگر فکر اختراع ابزار جدیدی نبود؛ بلکه در فکر ارتقاء همین ابزارها به منظور رونق در سرعت و تسهیل روند ارتباطی بود و می خواست که در کمترین زمان ممکن، بیشترین و بهترین بازدهی را داشته باشد.

در روند ارسال پیام هم به موفقیت‌های چشمگیری نظیر چاپار، کبوتران نامه بر، دود آتش، صدای صفیر تیر، ایجاد پایگاه‌های اطلاعات نظامی در ارتفاعات کوه‌ها و... رسید اما باز هم کافی نبود. اختراع صنعت چاپ توسط گوتنبرگ شروع عرصه‌ی جدیدی در ارتباطات انسانی بود و توانست در روند انتقال تسهیلاتی را انجام دهد. این اختراع سبب شکل‌گیری مطبوعات و کتب فراوان شد و در تنظیم و نشر کتب رونق فراوانی ایجاد کرد. مک لوهان معتقد است: «دنیای آدم مقیم کهکشانی گوتنبرگ را دنیای خطوط مستقیم و پشت سر هم، دنیای اعتقادات به فرضیه‌های ثابت و معلوم، دنیای طبقه‌بندی‌ها، دنیایی که در آن هر چیز باید در طبقه مخصوص خود قرار گیرد و هر معلولی فقط از علت تعیین شده خود ریشه گیرد، تشکیل می‌شود» (محسنیان راد، ۱۳۹۸، ص ۴۸۷)؛ اما باز هم نیاز به انتقال سریع اطلاعات در کمترین زمان برطرف نشده بود تا اینکه کشف برق و تولید لوازم الکتریکی و الکترونیکی سبب شد انسان به سمت اختراع وسیله‌ای برای افزایش سرعت انتقال پیام برود تا بالاخره در سال ۱۸۳۲ میلادی ساموئل مورس انگلیسی موفق به اختراع تلگراف شد. با اختراع این دستگاه انسان می‌توانست در کمترین زمان ممکن پیامی را به دورترین نقاط جهان بفرستد.

انسان پس از این تسریع در روند انتقال به فکر کیفیت انتقال بود. وی به دنبال راهی بود که در قالب متن، احساسات و افکار درونی و منظور خودش را هم انتقال دهد و این چیزی بود که در قالب متن نمی‌گنجید و فقط از طریق ارتباط کلامی ممکن بود. همین شد که به فکر اختراع وسیله‌ی انتقال گفتار افتاد و رادیو و تلفن هم این مهم را تحقق بخشید و دیگر راحت‌تر می‌شد جامعه بشری را تحریک به انجام عملی یا منع از انجام آن عمل کرد؛ برای نمونه اوج بهره‌برداری از این وسایل ارتباطی در جریان جنگ‌های جهانی و انقلاب‌ها و جریان‌های اعتراضی قابل مشاهده است؛ اما باز هم مشکلی وجود داشت و انگار که هنوز

انسان راضی نشده بود و مشکل این بود که هیچگاه قوه شنیداری نمی‌توانست جای قوه‌ی دیداری را پر کند.

رادیو همچون انسانی نابینا بود که چیزی را در جهان اطراف خود نمی‌دید و فقط با چیزهایی که از دیگران شنیده است در ذهن خود تخیل و تصویری از اشیاء و جهان اطراف دارد؛ برای مثال تصور کنید از رادیو خبری با این مضمون پخش شود: «امروز در سواحل دریای مدیترانه موجودی عجیب دیده شده که عامل خطری برای حاشیه‌نشینان آن است». این خبر سبب می‌شود که هر کسی برای خود خیالی از آن موجود را در ذهن پیرواند و این گاهی اوقات خوب است؛ مثل جایی که آن موجود چیز خاصی نیست و شخص هدف ترساندن مردم را دارد اما در جایی که شخص به دنبال این است که مردم واقعا در آمادگی کامل و مناسب باشند، باید حتماً آن موجود را عیناً به آنها نشان دهد، در غیر این صورت ممکن است زندگی‌ها کاملاً مختل شود.

اختراع تلویزیون نگاه دوباره به این انسان نابینا بوده است که تصاویر واقعی را حالا می‌تواند ببیند و همانطور که انسان نابینا ای بینا شده و از دیدن جهان اطراف خود متعجب می‌شود انسان‌ها هم تا مدتی از اختراع تلویزیون متعجب بودند. حال دیگر هر مخاطبی در هر کجای این کره زمین می‌توانست عیناً اطلاعاتی را مشاهده کند و در جریان اصل واقعه قرار بگیرد که البته تکنیک‌های به تصویر کشیدن ماجرا هم در این سمت سر برآوردند و شروع به ساختن واقعیت‌ها از نگاه‌های مختلف کردند. تا قبل از تلویزیون، سینما بیشتر جنبه سرگرمی داشت و فیلم‌ها در راستای فرح بخشی به اوقات فراغت مردم بودند؛ اما بعد اختراع تلویزیون و فراگیر شدن آن انسان به فکر تولید فیلم‌های و برنامه‌های هدف‌دار افتاد. بدین وسیله با اختراع تلویزیون رونق جدید و شگرف دیگری در جامعه انسانی ایجاد شد.

بهترین و کامل‌ترین ابزار صوتی تصویری ارتباطی حیات بشری برای شیوع تفکر و فرهنگ پدید آمد.

این پیشرفت‌ها و گسترش‌ها تا جایی پیش رفت که کامپیوترها سر برآوردند و با ایجاد شبکه بین‌المللی اینترنت، انقلابی عظیم در عرصه ارتباطات رخ داد. گسترش سریع کامپیوترها در جوامع بشری سبب شد که یک شبکه عظیم اطلاعات بین‌المللی ایجاد شود. این ابزار هم علاوه بر این کمک فراوانی به ثبت و ضبط اطلاعات کرد و اطلاعات را در کمترین زمان ممکن در اختیار افراد مختلف در سرتاسر جهان قرار می‌داد و این خود موجب شگفتی برای انسان‌ها بود. سینما و تلویزیون قابلیت پخش مجدد نداشتند ولی این کامپیوترها بودند که زمان برای پخش نمی‌شناختند و شخص در هر موقع از شبانه‌روز می‌توانست اطلاعات مورد نیاز خود را مشاهده کند و حتی این اطلاعات برای نسل‌های آینده هم باقی می‌ماند.

تنها چیزی که در میان این ابزارها انسان را آزوده خاطر می‌کرد مکان‌بردار بودن این وسایل ارتباط جمعی بود. انسان با اختراع کامپیوتر زمان‌بردار بودن پخش و شیوع اطلاعات را از بین برده بود ولی نمی‌توانست در هر مکان ممکن این اطلاعات را در اختیار داشته باشد؛ زیرا کامپیوتر وی مثلاً در اتاق کار او بود. برای همین به فکر اختراع کامپیوترهای کوچک‌تر و قابل حمل افتاد و همین شد که انواع نوت‌بوک‌ها و لپ‌تاپ‌ها روانه بازار شدند. اختراع لپ‌تاپ خیال خیلی‌ها را راحت کرد ولی انسان موجودی تکامل‌گرا و تسهیل‌گراست و او می‌خواست راحت‌ترین و کامل‌ترین ابزار ارتباطی را در اختیار داشته باشد که همین سبب تولید گوشی‌های هوشمند و تبلت‌ها و تبلت‌ها شد. یک وسیله بسیار کوچک و سبک که علاوه بر تلفن همراه بودن کارایی‌های یک کامپیوتر را هم داشت و به نحوی تمامی رسانه‌ها را در خود جای داده بود. از حالا به بعد انسان بیشتر به فکر تولید محتوای هدفمند

برای این ابزارها است و اکثراً نیز این تولیدات بر روی گوشی متمرکز است و هر روز به هوشمندسازی هر چه بیشتر آنها پرداخته می‌شود.

این نکات خلاصه مختصری از آنچه در نظر اندیشمندان غرب می‌گذرد بود و اگر بخواهیم در یک کلام فلسفه کلی حاکم بر این عقیده را بگوییم این است که «انسان‌ها از هیچ شروع کرده و به سمت صد می‌روند» و امروز این انسان قرن ۲۱ کامل‌ترین انسان تاریخ ادوار بشری است. این یک نگاه به اصطلاح انسان محورانه به زندگی است که به آن اومانیسیم می‌گویند که همه چیز را حول محور انسان می‌داند و پیشرفت و تکامل‌ها را به تنهایی به خود او نسبت می‌دهد؛ اما نگاه دومی نیز در این قضیه است و آن نگاه دینی است که شروع آن و روند پیشرفت در آن کاملاً متفاوت با بیان اندیشمندان غربی است. طبق عقیده موجود در تمامی ادیان الهی، حضرت آدم ابوالبشر^(ع) اولین انسان روی زمین بوده که پیامبر الهی هم می‌باشند. در کتاب تورات چنین آمده است: «پس از آن‌که خداوند آسمان‌ها و زمین را آفرید و با اراده و کلام خود روشنایی را پدید آورد، آب‌های زیر فلک را از آب‌های روی فلک جدا ساخت، زمین را از گیاهان گوناگون و انواع جانوران و پرندگان پر ساخت و اجرام فلکی را در آسمان قرار داد، در روز ششم گفت: آدم را به صورت ما و موافق ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهائم و بر تمامی زمین و حشراتی که بر روی آن می‌خزند، حکومت نماید. پس خداوند آدم را به صورت خود آفرید، ایشان را نر و ماده آفرید و خدا ایشان را برکت داد و گفت بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و بر آن تسلط یابید (کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب ۱).

در کتب مسیحیت هم با همین مضامین این مطلب آمده است. در قرآن هم آیات ۳۰ تا ۳۷ سوره بقره گواه خوبی بر این مطلب است و در کل می‌توان گفت عقیده به آدم ابوالبشر

به عنوان اولین نبی و انسان یک چیز فراگیر است و یک عقیده مشهور در جهان شمرده می شود. حال بحث در این است که وقتی شخصی پیغمبر و نبی خداوند بر روی زمین است، وظیفه او تبلیغ دین و دعوت به سوی خداوند است و این شخص قطعاً نیازمند وجود کمترین ابزار ارتباطاتی برای ارتباط با مخاطب و شناساندن خداوند و صفات او به آن مخاطب می باشد که این ابزار زبان است. پس اینکه حضرت آدم باید دارای زبان باشد یک چیز واضح و عقلانی است که علاوه بر آن متون و نصوص دینی زیادی نیز بر آن دلالت دارند. برخی از این نصوص در دین اسلام عبارتند از:

۱. خداوند در آیه ۴ سوره ابراهیم می فرماید: (و ما أرسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم...); ما هر فرستاده ای را با زبان مردمش فرستادیم تا بتواند حقایق را برای آنها به روشنی تبیین نماید.
۲. درباره خود حضرت آدم در آیه ۳۱ سوره بقره آمده (و علم الآدم الأسماء کلها); خداوند همه اسماء و نام ها را به آدم آموخت.
۳. خداوند در آیه ۴ سوره الرحمن می فرماید: (خلق الانسان، علمه الیابان); خداوند انسان را آفرید و به او بیان را آموخت. این آیه صریحاً می گوید خداوند در بدو خلق انسان به او بیان که معنای اصلی آن همان صحبت کردن است را آموخت.
۴. در خصال شیخ صدوق آمده که زبان سریانی، مادر زبان عربی و سامی است که زبان آدم ابوالبشر بوده است (شیخ صدوق، ۱۳۶۷، ص ۳۰۱).
۵. در بحارالانوار هم آمده است که حضرت آدم سریانی بوده و به زبان عربی که زبان اهل بهشت است سخن می گفت (مجلسی، ۱۳۶۹، ج ۱۱، ص ۵۶).

این‌ها فقط نمونه‌هایی از نقل‌هایی است که عنوان می‌کند حضرت آدم دارای زبان بوده‌اند. پس وقتی ایشان دارای زبان باشند؛ این بدان معناست که انسان از روز نخست خلفتش دارای زبان بوده و این زبان هم یک نعمت الهی است که از سوی خداوند به او عنایت شده است. می‌توان گفت از همین جا روند شروع تاریخچه ارتباطاتی انسانی در نگاه دینی کاملاً متفاوت می‌شود و انسان محور تکامل نخواهد بود؛ بلکه خداوند محور است.

جدای از این ما در منابع دینی داریم که حضرت آدم دارای کتاب هم بوده‌اند. به این کتاب در منابع دینی اسلام به وفور اشاره شده است؛ برای نمونه در جلد ۱۲ بحارالانوار مطالبی چند درباره محتوای این کتاب نقل شده است؛ بنابراین حتماً خطی هم بوده است ولی این نمی‌تواند مثبت این باشد که همگی می‌توانستند بخوانند و بنویسند و شاید خواندن فقط مخصوص حضرت آدم بوده است که براساس آن مردمش را دعوت به دین الهی کند. در آیه ۲۱۳ سوره بقره آمده است: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (مردم در آغاز) امت واحدی بودند؛ به تدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافاتی پیدا شد؛ در این حال خداوند، پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می‌کرد، با آنها نازل نمود تا در میان مردم، درباره آنچه اختلاف داشتند، داوری کنند. تنها (گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت کرده بودند، پس از آنکه نشانه‌های روشن به آنها رسیده بود، به سبب انحراف از حق و ستمگری، در آن اختلاف کردند؛ ولی خداوند

کسانی را که ایمان آورده بودند، بر حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش هدایت نمود و خدا هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند).

همچنین خداوند در قرآن در آیات ۱ تا ۴ سوره علق می‌فرماید: «إِقْرَأْ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، إِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» که به صراحت می‌فرماید: خداوند به وسیله قلم به انسان آموخت که منظور همان نوشتن است. نخستین کسی هم که اولین بار با خط نوشت حضرت ادریس نبی (ع) بود که ایشان فرزند مهلائیل فرزند شیث نبی است (در واقع ایشان نوهی حضرت شیث نبی است) و حضرت شیث فرزند حضرت آدم است که بعد ایشان به پیامبری مبعوث شدند. ایشان هم به انسان‌ها آموزش نوشتن دادند؛ بنابراین با یک فاصله کمی از حضرت آدم (ع)، خداوند نعمت نوشتن را به وسیله ادریس نبی به انسان‌ها آموزش می‌دهند. حضرت ادریس بنا به منابع معتبر در منطقه یونان متولد شدند و دانشمندان و فیلسوفان آنجا نیز به ایشان هرمس می‌گفتند. به این مطالب در بسیاری از منابع معتبر دینی اشاره شده است؛ برای مثال در اثبات الوصیه که از منابع مهم روایی اسلامی است آمده است: «فلما قبضه الله جل و علا قام بالامر بعده إدریس و هو هرمس و هو اخنوخ علیه... و هو أول من قرأ و كتب و سن سنن الاسلام بعد هبة الله و أول من خاط الثياب و كان اللباس قبل ذلك الجلود» (مسعودی، ۱۳۸۴، ص ۲۷) «که گفته شده ادریس نبی همان هرمس یونانی است و او اولین کسی است که خواند و نوشت و آن را آموزش داد. ایشان اولین خیاط پارچه نیز بودند».

حضرت ادریس (ع) یا جناب هرمس مبنای اختلاف بین دانشمندان دینی و غیر دینی (اومانیسیم) در خاستگاه فرهنگ و حکمت است. دانشمندان اومانیسیم بر این باورند که تمدن و فلسفه از یونان باستان و با تالس آغاز شده است. تالس میلوسی در حدود سال ۶۲۴ پیش از میلاد در شهر میلیتوس در ایونیه (غرب ترکیه امروزی) که باشکوه‌ترین و

قدرتمندترین شهر یونانی در سواحل آسیای صغیر بود، به دنیا آمد. این دسته از دانشمندان غرب را خواستگاه تمدن انسانی می‌دانند و یونان را به عنوان مهد آن معرفی می‌کنند و جناب تالس نیز به عنوان نخستین حکیم و دانشمند یونانی معرفی می‌شود؛ در آن سو علمای دینی با تکیه بر منابع معتبر و اصیل دینی باور دیگری دارند. آنها مهد علم و تمدن را از انبیاء الهی می‌دانند و آن را خیلی دورتر از تالس می‌دانند؛ بنابر نظریه این دسته حضرت ادریس نبی یا همان هرمس اولین شخصی است که حکمت را به دیگران آموخت و تمدن و فرهنگ جدیدی را به وجود آورد. در کتاب فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم ابن طاووس که کتابی مهم و مرجع در اسلام است، در احوالات حضرت ادریس چنین آمده است: «أن الحكماء العلماء الذين أجمع الخاصة والعامة على معرفتهم و حسن أفهامهم و لم يتطرق الطعن عليهم في علومهم مثل هرمس المثلث بالحكمة و هو ادریس النبی ع و معنی المثلث أن الله أعطاه علم النجوم و الطب و الکیمیا» (حلی، ۱۳۶۸، ص ۱۵۲) «در اینجا آمده حضرت ادریس نبی معروف به مثلث حکمت بودند؛ یعنی نجوم، طب و کیمیا؛ پس ایشان صاحب حکمت و علوم بوده اند و این حکمت و علم والا هم خدادادی و تفضلی است».

در فلسفه نام ایشان هم چنین آمده است: «او را به این دلیل ادریس نامیده‌اند که کتاب و سنت خدا را بسیار تدریس می‌کرد. خداوند بر او سی صحیفه نازل فرمود و اولین کسی بود که با قلم، خط نوشت و خیاطی کرد» (ابن قتیبه، ۵۱۴۱۸، ق، ص ۲۰ و طبری، ۱۳۶۲، ج ۱ ص ۱۱۳). این گونه تعاریف و تمجیدها در شخصیت ایشان در منابع دینی بسیار زیاد است؛ حتی برخی معتقدند که اهرام مصر توسط ایشان ساخته شده است (ابن مستوفی، ۱۹۸۰م، ص ۲۳ و خواندمیر، ۱۴۰۰، ص ۲۵). قاضی صاعد اندلسی (متوفی ۴۶۲ ق) در این

باره نوشته است که هرمس اولین کسی است که از طوفان با خبر شد و از ترس بلای آسمانی در از بین بردن علم و صنایع، اهرام را در مصر و جایی مرتفع ساخت و تمامی صنایع، ابزار و خصوصیات علوم آن زمان را نقاشی نمود تا برای آیندگان باقی بماند (ابن صاعد اندلسی، ۱۳۷۶، ص ۱۹۷ و دمشقی، ۱۲۸۱ق، ص ۴۸). برخی منابع هم درباره حکومت هرمس بر زمین نیز سخن گفته‌اند. بسیاری از شهرها از جمله «رها» را او بنا کرد. برای اهل هر اقلیمی سنتی و رسمی درخور استعداد آن‌ها وضع نمود. چهار پادشاه به امر او در چهار منطقه زمین حکومت می‌کردند (شهرزوری، ۱۳۸۴، ص ۳۹).

در سفر پیدایش که تاریخ آفرینش انسان را بیان می‌کند، بعد از خلقت آدم توسط خدا و تولد پسر او یعنی شیث، به ترتیب به تولد انوش، قینان، مهلائیل و یرد اشاره می‌کند و در ادامه می‌گوید: «یرد یکصد و شصت و دو سال زندگی نمود. اخنوخ را تولید نمود و یرد بعد از تولید نمودنش اخنوخ را، هشتصد سال زندگی نمود، پسران و دختران را تولید نمود و تمامی روزهای یرد، نهصد و شصت و دو سال شد و وفات نمود و اخنوخ شصت و پنج سال زندگی نمود، متوشلح را تولید نمود و اخنوخ بعد از تولید نمودنش متوشلح را، سی صد سال با خدا سلوک نمود و پسران و دختران را تولید نمود و تمامی روزهای اخنوخ سی صد و شصت و پنج سال شد؛ اخنوخ با خدا سلوک نمود و بعد از آن ناپدید شد، چه خدا او را گرفته بود» (کتاب مقدس، ۱۳۸۳، باب ۱ ص ۹).

به وفور می‌توان مطالب زیادی را درباره هرمس در کتب دینی و اعتقادی اقوام و ملل مختلف یافت. عناوینی که در کتب مختلف برای ایشان نهاده شده موارد زیر است:

۱. مرکور: رومیان، بسیاری از فرهنگ و آداب خود را از یونانیان به ارث بردند؛ هرمس نیز هدیه یونانیان به آن‌ها بود و رومیان به او لقب «مرکور» دادند.

۲. طرسمین و طرمیس: لقب مشهور ایشان در میان یونانیان

۳. هوشنگ و کیومرث: در فرهنگ ایرانیان و پارسیان به این نام معروف است.
۴. اورمزد: که در فرهنگ زرتشتیان به این نام معروف است.
۵. اخنوخ: که در فرهنگ یهود و مسیحیت به این نام معروف است.
۶. دیگر اسم‌های معروف: اورین، ایلیا، تات، بوذاسف، ازیرس، عطارد، الیاس، ابنجهد و ادريس.

بنابراین علما و دانشمندان دینی، نبوت و حضرت ادريس را خاستگاه فلسفه و حکمت می‌دانند و در واقع قائل به منشأ دینی و وحیانی برای آن هستند؛ البته ناگفته نماند که طبق ادعای باستان شناسان غربی سومری‌های بابل نخستین کسانی بودند که خط را اختراع کردند. آنها حدود ۵ تا ۶ هزار سال پیش در بین‌النهرین (منطقه‌ای بین رودهای دجله و فرات از عراق کنونی) زندگی می‌کردند. سومری‌ها نشانه‌های تصویری کوچکی را در خط‌شان به کار می‌بردند و این علامت‌ها را روی صفحه‌های گلی حک می‌کردند؛ البته استفاده از نشانه‌های تصویری در آثار باستانی مصر و چین نیز دیده شده است؛ اما ابداع سومری‌ها بود که به پیدایش خط میخی منجر شد.

در کتب محققان دینی اسلام هم درباره محل ولادت و زندگی حضرت ادريس (ع) این چنین آمده است که برخی مصر را محل ولادت ادريس می‌دانند (زمخشری، ۱۴۱۲ ه.ق، ج ۱، ص ۳۶۹-۳۷۱)؛ برخی نیز می‌گویند در بابل به دنیا آمده است و دو بیست سال بعد از آدم به نبوت برانگیخته شده است و قبل از آن نزد غوث‌الذیمون مصری که برای هدایت اهل یونان و مصر مبعوث شده بود، درس می‌خواند. پس می‌توان گفت در واقع هر دو گروه روی اینکه سومریان و بابلیان مخترع خط بودند اتفاق نظر دارند ولی محققان دینی اختراع آن را یک امر وحیانی و الهی می‌دانند و محققان غربی آن را اختراع دست بشر.

هویت یابی رسانه‌ها در تمدن دینی و غیردینی

برای اینکه بخواهیم علت یابی یا هویت یابی جایگاه هر رسانه در هر تمدن را متوجه شویم، یکی از راه‌های آن از طریق نظام تامین نیاز است؛ یعنی متوجه شویم در هر تمدنی چه نیازهایی ایجاد شده و راه‌های تامین آن نیاز به چه صورت بوده است. همین راه‌های تامین نیاز یکی از علل موثر در پیدایش انواع رسانه‌ها در هر عصر و تفکر و تمدنی است. پیدایش هر رسانه در واقع محصول یک تفکر تامین نیاز برای زندگی بشر است. نیاز در حقیقت پایه‌ای‌ترین مفهوم زندگی است که نمی‌توان آن را دقیق تعریف کرد و فقط می‌توان گفت مطلق «احتیاج» را نیاز می‌گویند. هر فعل ارادی بشر هم به دنبال تامین یک یا چند نیاز است؛ حال چه در گستره فردی و چه در گستره اجتماعی. پس می‌توان به نحوی گفت گستره بحث نیاز به اندازه فراگیری تمامی علوم موجود انسانی در بشر است؛ برای مثال، رنج خودش یک از مفاهیم بنیادی بشر است و در جایی است که باید نیازی رفع می‌شده که نشده و این عدم تامین نیاز سبب رنج می‌شود و تامین آن هم سبب تامین مفهوم بنیادی دیگری به اسم لذت می‌شود. مفهوم امنیت نیز این‌گونه است؛ انسان‌ها دارایی‌هایی دارند که نیازمند عدم تعرض به آن‌ها هستند و از آن سو انسان چیزی را جزء دارایی می‌کند که به آن نیاز دارد؛ پس امنیت با نیاز رابطه مستقیم دارد. درخصوص مفهوم آزادی نیز می‌توان چنین بیان کرد؛ این مورد بستگی به تعریف آن دارد. بنا به تعریف لیبرالیسم به معنای نبود محدودیت در برابر خواسته‌ها است و خواسته‌ها زمانی ایجاد می‌شوند که به آن نیاز وجود داشته باشد که این آزادی راه رسیدن به خواسته‌ها را هموار می‌کند.

در کل در بحث تامین نیاز سه مبحث اصلی وجود دارد که تفکرات مختلف به آن

پاسخ می‌دهند:

۱. چیستی نیازهای بشر

۲. مسئول تأمین کیست؟

۳. روش تأمین نیاز به چه صورت است؟

در هر دوره و تمدنی پاسخ به این سوالات متفاوت بود که همین پاسخگویی‌های متفاوت سبب تغییر در عرصه‌های زندگی بشر شده است؛ البته ناگفته نماند تا قبل دوران غرب مدرن این مباحث در جوامع مختلف خیلی با هم تفاوت‌های بنیادینی نداشتند و اغلب در برخی جزئیات تفاوت‌هایی محسوس بود ولی از دوران مدرنیسم پاسخ به همه این سوالات به صورت بنیادین تغییر کرد. تا قبل از دوران مدرن، جهان هستی آفریده خداوند یا نیروی غیب مثل اسطوره‌ها بود و همه اتفاقات به اراده خداوند و یک نیروی غیبی منسوب می‌شد و راه حل همه مشکلات توسل به خداوند یا آن نیروی غیبی و اطاعت از اوامر او بود. این سه اصل بین تمامی تمدن‌های ماقبل مدرن وجود داشت.

در دوران مدرن، خداوند از توصیف و تبیین و تجویز جهان به طور کلی حذف شد و یک انسان ماند و انسان که همه چیز حول محور او محصور شد. در این دوران، از جهان دیگر توصیف مادی شد و غیب به طور کلی از جهان حذف شد. برای حوادث هم علل مادی از سلسله علل گنجانده شد و در نتیجه برای حل مشکلات هم باید بر علل مادی متوسل شد؛ در حقیقت تا قبل مدرن فرد متکی به خود و متوجه به غیر است ولی در دوران مدرن فرد متکی به خود و متوجه به خود است، برای همین فقط به دنبال تأمین منافع خویش است. وقتی هم که همه نگاه‌ها به سمت و سوی انسان و نیازهایش باشد تمدنی که شکل می‌گیرد یک تمدن انسانی صرف خواهد بود که رسانه‌هایی راهم که ما می‌خواهیم از آن صحبت کنیم از همین جنس خواهند شد.

توماس هابز انگلیسی که نظریه انسان اجتماعی او بسیار در تحول و ایجاد غرب مدرن مؤثر بوده است، معتقد است انسان موجودی اجتماعی نیست. وی برای تأمین امنیت و فرار از مشکلات زندگی فردی به زندگی اجتماعی روی آورده و بدون وجود حکومتی که با قدرت، جامعه را کنترل کند امنیتی وجود نخواهد داشت. هابز معتقد بود که در انسان خواستی سیری ناپذیر و همیشگی برای رسیدن به قدرت بیشتر و بیشتر وجود دارد که تا مرگ ارضا نخواهد شد. جمله «انسان، گرگ انسان است» وی نیز به این معناست که با زندگی اجتماعی، انسان‌ها بر سر ارضای امیال خود دچار نزاع می‌شوند و در این نزاع تنها آن‌کس که قدرت بیشتری دارد پیروز می‌شود، اما با این حال این پیروزی نیز دوام چندانی نخواهد داشت. وی بر این عقیده بود که انسان در طبیعت خویش، برای انسان‌های دیگر همچون گرگ است اما با کنترل او می‌توان کاری کرد که انسان برای دیگر انسان‌ها همچون خدا باشد. هابز امنیت را به یک انسان اجتماعی گرگ می‌دهد و نام این موجود سفاک و ترسناک را لویاتان می‌گذارد. بقیه اندیشمندان غربی نیز روی همین انسان هابز کار می‌کنند و با این نگاه به انسان می‌نگرند.

زیگموند فروید در کتاب تمدن و ملالت‌های آن، پس از بیان این عبارت لاتین چنین آورده که (چه کسی جرأت دارد پس از همه تجربه‌های زندگی و تاریخ، این جمله را نفی کند؟ و سپس گفته که هیچ چیز به اندازه فرمان آرمانی «همنوع خود را همچون خویش دوست بدار» با طبیعت اصلی نوع بشر مغایرت ندارد. تا قبل مدرن، غرب هم مثل سایر اقوام و ملل برای علت‌یابی وقایع و فرجام اقوام و گروه‌ها به سراغ سنت و مشیت الهی می‌رفت تا اینکه در پروژه ابر متفکر غرب مدرن یعنی ایمانوئل کانت آلمانی متافیزیک (مابعد الطبیعه) کلاکنار گذاشته شد و علم تجربی روی کار آمد. نظریه کانت خود را در نظریه ثروت ملل آدام اسمیت شاهکارانه نشان می‌دهد و در همه عرصه‌ها علی‌الخصوص

اقتصاد تاثیر می‌گذارد. بعد ظهور نیوتن همه گفتمان‌ها فیزیکی شد و به نحوی هر چیزی که می‌خواست علمی باشد باید فیزیکی می‌شد (او می‌گفت: هر چیزی به حرکت خود ادامه می‌دهد؛ مگر جلوی آن گرفته شود). آدام اسمیت همه افکار نیوتن را وارد علوم اجتماعی کرد و عقیده داشت: جامعه یک امر خودگردان است و همواره چنین بیان می‌داشت که جامعه حیات دارد؛ مگر در آن دخالت شود.

آگوست کنت فرانسوی هم خود علم اجتماعی و اثباتی را مطرح کرد و به نحوی اثبات‌گرایی را وارد غرب مدرن کرد و گفت دیگر همه چیز با علم و تجربه باید فهمیده شود و غیر آن هیچ ارزشی ندارد و به نحوی جامعه‌شناسان تبدیل به پیامبران نوین تمدن نوین غرب شدند. وی بر این باور بود که جوامع انسانی از سه مرحله الهی، فلسفی، و علمی عبور کرده‌اند (بعضی‌ها اساطیری را هم افزوده‌اند). در جوامع اساطیری، کاهنان رهبران جامعه به‌شمار می‌روند، در جوامع الهی که تبلور تاریخی آن قرون وسطی است، پیامبران، و در عصر رنسانس و پس از آن فیلسوفان. اما در دوره کنونی (عصر علمی) دانشمندان و جامعه‌شناسان رهبران جامعه خواهند بود. بورژواها با تولید ماشین بخار از قرن ۱۸م توانستند اولین کارخانه‌ها را احداث کنند و انقلاب صنعتی انگلستان رخ داد و سرمایه‌داری حاکم بر جامعه شد.

کارل مارکس انگلیسی هم آمد و انسان را حیوان عامل (کارگر) معرفی کرد و گفت اگر می‌خواهید جامعه را کامل کنید، در مورد تولید باید مطالعه کرد. وی بحث ارزش مازاد را مطرح کرد و گفت چون کارگران از منبع تولید و روش‌ها و ابزارها بیگانه هستند و فقط کار خود را می‌کنند؛ این آدم فقط یک کاری انجام می‌دهد و مزدش را می‌گیرد و همه خرج و مخارج که کسر شود ارزش مازاد باقی می‌ماند. وی نگفت که این ارزش مازاد باید بین

صاحب سرمایه و همه دست اندرکاران حتی کارگران باید تقسیم شود؛ بلکه وی عنوان کرد همه این ارزش مازاد به جیب صاحب سرمایه می‌رود. اندیشه‌های مارکس بعدها کمی اجتماعی‌تر شد و جنبش مارکسیسم را به راه انداخت که همین مارکسیسم به عنوان داروخانه لیبرالیسم عمل می‌کرد و هرجا لیبرالیسم پاسخگو نبود از این اندیشه‌ها بهره می‌برد.

سپس امیل دورکیم فرانسوی الگویی از نظم اجتماعی را ارائه کرد که لیبرالیسم توانست آن را هضم کند. وی گفت انسان‌ها در امری قدر مشترکی دارند و به چیز واحدی می‌اندیشند و به خاطر توافق در آن امر مشترک جامعه تشکیل می‌شود و با هم همزیستی می‌کنند؛ حال یا با تضاد یا با توافق. این نظم و قدر مشترک اجتماعی اگر تضعیف شود، هنجارها از بین می‌رود و جامعه متوقف می‌شود و دیگر نمی‌تواند تمدن بسازد. وی معتقد بود توجه به امر مشترک و مقدس بین مردم باید احیا شود تا تمدن جدید بتواند شکل بگیرد. دولت هم وظیفه دارد همیشه احساس وظیفه اجتماعی و نظم اجتماعی را یادآوری کند که امروزه دولت آمریکا همین کار را می‌کند.

پس از وی ماکس وبر ۳ کار اساسی انجام داد:

۱. اول؛ صورت اصلی مدرنیته که همان سرمایه‌داری بود را تعریف کرد. وی در بین سه دین و مکتب اصلی پروتستانیزم را انتخاب کرد که به نظر وی در آن سرمایه‌داری را همراه نظم اجتماعی می‌توان پیدا کرد و به نحوی اخلاق سرمایه‌داری در آن یافت می‌شود. پروتستانیزم سعادت اخروی را تابعی از سعادت دنیوی می‌دانست که تحریف شده (الدنیا مزرعه الاخره) اسلام

است. وی گفت دنیا را باید آباد کرد، آن هم با مجاهدت و ریاضت سخت کوشانه و در آخر هم باید آن را ذخیره کرد.

دقیقاً همان تعبیری که قرآن در مورد یهودیان دارد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُوا أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳۴) يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ (۳۵)» (آیات ۳۴ و ۳۵ سوره توبه) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان اموال مردم را به ناروا می‌خورند و (آنان را) از راه خدا باز می‌دارند و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند ایشان را از عذابی دردناک خبر ده. روزی که آن (گنجینه) ها را در آتش دوزخ بگدازند و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آن‌ها داغ کنند (و گویند) این است آنچه برای خود اندوختید؛ پس (کیفر) آنچه را می‌اندوختید بچشید.

۲. دوم؛ این که این نظم دچار چالش‌هایی می‌شود که یکی از آن‌ها غفلت از این نکته است که سرمایه‌داری نباید همدلی و عواطف مردم را فراموش کند؛ پس سرمایه‌داری باید با قلوب مردم و عواطف همراه باشد.

۳. سوم؛ هم اینکه باید یک اقتدار مناسب را در جامعه پیاده کرد. وی در یک کار عمده به نام «سیاست به مثابه حرفه»، دولت را به عنوان موجودیتی می‌شناسد که انحصار استفاده مشروع از خشونت را در اختیار دارد، تعریفی که در مطالعه علوم سیاسی نوین غرب محوریت دارد.

تحلیل او از دیوان سالاری در اقتصاد و جامعه همچنان برای مطالعات مدرن از سازمان، مرکزیت دارد. مشارکت شناخته شده اش در این امر مهم مطالعاتی معمولاً تحت عنوان «تز ویر» مطرح می شود. او نخستین کسی است که چندین جنبه گوناگون از مشروعیت سیاسی را بازشناسی و به ترتیب تحت عنوان مشروعیت «کاریزماتیک»، «سنتی» مانند پدرشاهی و پدرسالاری و «قانونی» (مانند: جوامع مدرن) آن ها را مقوله بندی کرد؛ بنابراین ایده، تحلیل او از دیوان سالاری خاطر نشان می کند که نهادهای دولت مدرن بر مبنای شکل اقتدار عقلانی- قانونی استوار شده اند. این یک مخصر مفید از آنچه در شکل گیری و پیشرفت و تکمیل شدن تفکر مدرن از قرن ۱۶ تأثیرگذار بود می باشد. حال که تا حدودی فهمیده شد تفکر مدرنیته چه سرگذشتی داشته تا انسان را محور عالم معرفی کند. اکنون راحت تر می توان جایگاه رسانه ها را در این تمدن هضم کرد و آن را با تمدن های دینی مقایسه نمود.

رسانه ها در هر جامعه ای براساس تفکر موجود در آن جامعه که هویت تمام افراد آن جامعه را تشکیل می دهند ایجاد می شود؛ یا به عبارتی دقیق تر باید گفت رسانه ها محصول تفکرات هستند که قبلاً هم تفکر را معنا کردیم «نوع نگاه آدمی و رابطه او با عالم هستی». نیازهای انسان هم بر مبنای تفکرات او تعریف می شوند؛ مثلاً نوع پوشش انسان ها حاصل تفکرات آن ها است که وقتی در جامعه ای نیاز به پوشش برهنه است؛ چون تفکر آن جامعه آن را ایجاب می کند و جایی که نیاز به پوشش کامل است نیز به همین صورت خواهد بود. وقتی در یک تفکر نوع نگاه آدمی به عالم هستی بر مبنای وجود یک خداوند باشد که خالق همه چیز و قادر بر همه چیز است و انسان ها هم مخلوقات او و به نحوی تجلی قدرت او بر روی کره زمین هستند دیگر همه چیز حول محور آن خداوند واحد خواهد بود و اوست که نیازهای انسان را تعریف می کند و همچنین در درجه اول مسئول تامین آن است

اما به انسان می فهماند که چگونه به نیازهایش برسد. در یک چنین تفکری اعمال انسان‌ها هم همگی با توجه به آن خدا خواهد بود و باید این تفکر وجود خدای یکتای خالق قادر در تمامی شئون زندگی جریان داشته باشد.

ما سخن خود را در ابتدا روی دین اسلام که آخرین و کامل‌ترین دین الهی است می‌بریم و در انتها آن را با تفکر غرب مدرن مورد مقایسه و صحبت قرار می‌دهیم. اسلام می‌گوید انسان تا وقتی که در تحقق بخشی قوه وهم و خیال است و همه شئون زندگی‌اش این چنین است، حیطة حیاتش در ردیف حیوانات است؛ اما اگر همین انسان گام را بلندتر نهاد و قوه عقل را به خدمت گرفت و در بالندگی آن همت نمود، دیگر حیاتش از زندگی حیوانات فراتر می‌رود و ثمرات و آثار انسانی از آن حیات ظهور می‌کند.

قرآن کریم به این نکته تصریح دارد که حیات شخص جاهل یا غافل با فرد عاقل و عالم یکسان نیست زیرا یکی از قوه عقل برخوردار بوده و دیگری درگیر قوه حس و وهم و خیالش است: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَخْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (انعام ۱۲۲)» «آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم، [= کافر بود و ایمان آورد] و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در تاریکی‌ها است و از آن خارج نمی‌شود؟! این گونه برای کافران، آنچه که (از اعمال زشت) انجام می‌دادند، تزیین شده (و زیبا جلوه کرده) است.

پس نگاه اسلام به زندگی یک نگاه عقلانی و حقیقی است و اسلام هیچگاه به دنبال خیال‌انگیزی و وهم صرف نیست. در واقع اسلام می‌خواهد انسان‌ها را از طریق قوای تفکر و حقیقت‌جویی آن‌ها به سمت خود بکشاند و هیچگاه به دنبال جذب افراد با شیوه‌های

تحریک خیال و وهم نبوده و در تعالیم پیامبر و ائمه ما چنین چیزی به هیچ وجه یافت نمی‌شود. نمونه برخورد پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) با داستان سرایان قبلاً توضیح داده شد و گفته شد که نگاه اسلام به داستان در قرآن کریم و سنت، نگاه عبرت‌آموزی و مقدمه‌ای برای تفکر منطقی کردن یا به طور ساده‌تر نقش مکمل بودن ذکر این داستان‌ها برای نکته مورد بحث است؛ همچنین در طول تاریخ اسلام بارها و بارها ذکر شده که افراد مختلف در مقابله با معصومین دست به شیوه‌های رسانه‌ای و عملیات روانی مختلفی می‌زدند که از سوی ائمه مورد تایید واقع نمی‌شد. یکی از این افراد و سردمدار آن‌ها معاویه است که بسیار حيله‌گر بوده و بارها و بارها بر ضد جامعه نبوی حيله و نیرنگ به کار برده است؛ اما از آن سو برخورد امیرالمومنین (ع) با این قضایا به نحو دیگری بود. حضرت علی (ع)، موقفیت و پیروزی را در خشنودی، رضای خدا و اجرای حق و عدالت می‌دیدند؛ نه در حکومت چند روزه بر مردم؛ زیرا نه دنیا را می‌خواستند و نه حکومت بر آن را. به فرموده خود حضرت، ارزش تمام دنیا و حکومت آن، کمتر از یک کفش وصله‌دار بود. هدف حضرت این بود که حقی را احیا و باطلی را نابود کنند و عدالتی را برقرار سازند.

امیرالمومنین (ع) در جایی در رابطه با سیاست‌های معاویه چنین می‌فرمایند: «معاویه از من زیرک‌تر نیست. او دغل باز و فاسد است. من نمی‌خواهم دغل بازی بکنم و از جا‌ده حقیقت منحرف شوم و فسق و جور مرتکب شوم. اگر خدای تبارک و تعالی، دغل بازی را دشمنی نمی‌پنداشت، در آن وقت می‌دیدید که زرنگ‌ترین مردم دنیا، علی (ع) است. دغل بازی، فسق و جور است و این‌گونه فجورها، کفر است و من می‌دانم که هر فریب‌کاری در قیامت محشور می‌شود؛ در حالی که یک پرچم دارد» (شریف الرضی، ۱۳۶۸، خطبه ۱۹۱، ص ۶۳۹)؛ بنابراین اسلام هیچ‌گاه نمی‌خواهد از هر راهی بر مردم حکمرانی کند و مردم را با خود هم مسیر کند. نگاه اسلام رسیدن به اهداف با هر وسیله و قیمتی نیست. اسلام

نمی‌آید رسانه‌ها و سایر عواملی که روی اجتماع تاثیرگذار است را به هر قیمتی برای هدف خود در دست بگیرد؛ بلکه شیوه اسلام استفاده از رسانه‌های دارای ماهیت صحیح برای نشان دادن حقیقت است. واضح‌ترین مثال آن را در داستان‌های قرآنی دیدیم که قرآن داستان‌ها را تکفیر نمی‌کند اما نوع خاصی از داستان‌سرایی را تعریف می‌کند که در آن به نکات مهم و قابل استفاده پرداخت می‌شود تا از آن برای انسان‌ها عبرت‌گیری حاصل شود. برای همین روی همه جنبه‌ها و ریز نکات داستان برای رنگ و لعاب به آن استفاده نمی‌کند. این که اسلام هدف را توجیه‌گر وسیله نمی‌داند از همان زمان پیامبر اکرم (ص) در زندگی ایشان کاملاً مشهود است. نمونه بارز آن داستان مرگ ابراهیم، فرزند پیامبر اکرم (ص) است.

در دوران دعوت مردم مکه به اسلام توسط حضرت محمد (ص) که دوران نفی و تکفیر ایشان توسط بزرگان مکه بود و این افراد در مسیر دعوت پیامبر اکرم (ص) سنگ‌اندازی می‌کردند و به طور کلی شرایط را برای ایشان و تازه مسلمانان بسیار سخت کرده بودند، ابراهیم فرزند پیامبر (ص) از دنیا می‌رود. وفات ابراهیم درست مصادف با یک خورشیدگرفتگی در شبه جزیره بود که فوراً نقل محافل شد که این خورشیدگرفتگی به خاطر مرگ ابراهیم است و نشان از مقام والای او دارد که خورشید آسمان هم به این قضیه واکنش نشان داده و اندوهگین است (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۴۵۲؛ مجلسی، ۱۳۶۹ش، ج ۷۹، ص ۹۱).

پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌توانستند از این قضیه نهایت استفاده را ببرند و چهره مقدس خود را به واسطه ابراهیم به همگان نشان دهند تا همه مردم به سمت ایشان متمایل شوند و فشارها از ایشان و پیروانش کم شوند و ایشان به نحوی با همین قضیه جهش بلندی به

سمت ولایت مکه بردارند؛ اما واکنش پیامبر طور دیگری بود؛ ایشان خورشیدگرفتگی را یک پدیده طبیعی خواندند و آن را کاملاً بی‌ربط با مرگ ابراهیم خواندند و از مردم خواستند تا به این شایعات پایان دهند. این یک نمونه عالی است برای اینکه بفهمیم اسلام تا چه حد به دنبال حقیقت است و از راه حق است که می‌خواهد مردم را به سمت خود بکشاند و با عالم خیال و توهم افراد کاری ندارد. اساس کار اسلام بر مبنای حق بودن است و خداوند هم به کسانی که اساس کارشان بر حق است وعده پیروزی داده است. حال دین اسلام برای تبلیغ دین و آموزش و آگاهی مردم از چه نوع رسانه‌هایی استفاده می‌کند یا به عبارتی چه نوع رسانه‌هایی را تجویز و چه نوع رسانه‌هایی را ممنوع اعلام می‌کند؟ با توجه به اینکه مشخص شد اساس کار اسلام دعوت به سوی حقیقت با جنبه عقلانی افراد است، پس حتماً باید رسانه‌ها از جنبه تخیل‌انگاری و ورود انسان‌ها به عالم خیال به دور باشند؛ به همین دلیل است که اساس کار اسلام در حیطه رسانه بر خطابه و ارتباطات فردی و چهره به چهره است تا این ارتباط عمق نفوذ بیشتری داشته و حقیقت را به‌گونه وجود انسان‌ها برساند. کتاب‌ها نیز نقش فعالی در حیطه رسانه اسلامی ایفا کرده‌اند و از آن سو هم باید دانست کتاب در رتبه دوم عمق نفوذ است. پس این‌ها نشان می‌دهد اصل اساسی و مهم در رسانه‌های اسلام عمق نفوذ یا به عبارتی ساده‌تر کیفیت است و سرعت نفوذ و کمیت در درجه دوم قرار دارد.

اساسی‌ترین و مهم‌ترین رسانه جمعی در اسلام منبر و خطابه بوده و در درجه دوم به نظر نویسندگان اذان قرار دارد. اذان خیلی نقش مهمی در زندگی اجتماعی و سیاسی مردم مسلمان ایفا کرده و می‌کند. صدای رسا و بلند و طنین‌اندازی که از مناره‌های بلند مساجد که مهم‌ترین پایگاه اجتماعی و فرهنگی و سیاسی جامعه اسلامی است، موجب تعطیلی کار کسبه و مردم می‌شود تا همگی آماده اقامه مهم‌ترین فریضه در اسلام شوند. اذان

همچنین از دیرباز مانند یک زنگ اتمام ساعت کاری عمل می‌کرده است که مردم براساس آن برنامه‌های روزانه‌شان را مرتب می‌کردند. آموزشگاه‌ها از صبح تا اذان ظهر یا مثلاً بعد از ظهر تا اذان مغرب تدریس داشتند و محصلین مطالعات خود را تا اذان مدیریت و برنامه‌ریزی می‌کردند و کسبه هنگام اذان مغازه‌ها را می‌بستند و یک استراحت و عبادتی می‌کردند و...؛ از حیث سیاسی نیز اذان مانند پخش سرود ملی یک کشور به طور روزانه عمل می‌کرد تا مردم را همیشه یکپارچه نگه دارد و عامل وحدتی بین حکومت و مردم محسوب می‌شد؛ همانند کاری که تقریباً امروزه به طور کامل در دست تلویزیون و رادیوهای ملی یک کشور است. همان‌طور هم وقتی امروزه در یک جامعه‌ای شورش و قیامی رخ می‌دهد و سردمداران آن سعی می‌کنند اول رسانه‌های حیاتی آن حکومت یعنی رادیو و تلویزیون را در دست بگیرند در طول تاریخ اسلام نیز همچین مواردی را داشته ایم که سعی داشتند مسجد و اذان را در اختیار بگیرند؛ نمونه آن در قیام شهید فخر است که به اصطلاح یک قیام شیعی بر ضد حکومت جبار و ستمگر وقت است تا حق و حقوق خود را بستانند. شهید فخر با ۲۰۰ نفر قیام را آغاز می‌کند و در وهله اول مسجد جامع شهر مدینه را می‌گیرد و به مؤذن می‌گوید تا اذان شیعی بانگ دهد.

وقتی صدای اذان به دربار حاکم شهر می‌رسد، فکر می‌کند کل شهر در اختیار شورشیان قرار گرفته که حالا از مناره‌ها شعار خاص آن‌ها پخش می‌شود و با همین حربه وی و خدمه‌اش از شهر فرار و شهر مدینه و دربار آن در دست شهید فخر و یارانش می‌افتد. این نمونه هم گویای یک تکنیک عملیات روانی و رسانه‌ای و هم نقش رسانه‌های اسلامی است که واقعاً لازم است در این حیطة خیلی به دقت کار شود و یک کار تحقیقاتی خوبی انجام شود که متأسفانه از وقت و جایگاه این نوشته خارج است.

یکی دیگر از رسانه های مهم و اثرگذار در جامعه اسلامی، شعر بود که به نوعی میتوان گفت قبل از ورود اسلام به شبه جزیره عربستان و گسترش آن، شعر در بین مردم از جایگاه والایی برخوردار بود و کاملاً جنبه سیاسی و فرهنگی داشت. با ظهور اسلام شعر همچنان پر قدرت ادامه داشت و هنوز تأثیر فراوانی بر روی افکار مردم داشت و هنوز به واسطه شعر می شد حتی پرچم یک حکومت را به پایین کشید. یعقوبی می گوید: شعر در میان عرب به جای حکمت آنها و افزونی دانش آنها بود؛ به همین دلیل است که یک شاعر با یک شعر خوب می توانست آتش کینه ای را بین دو قبیله روشن کند و یا از بروز یک جنگ خانمان سوز در بین آنها جلوگیری کند (یعقوبی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۶۲).

ما بارها در تاریخ اسلام شاهد هستیم که پیامبر چنان که می دیدند شاعری بر ضد اسلام و دشمنی با آن شعر می سراید فوراً فرمان قتل و ترور وی را صادر می کردند که این خیلی عجیب است و نظیر این پافشاری بر ترور افراد خاص را در رفتار پیامبر به ندرت می توان یافت که این نشان از جایگاه و نفوذ ویژه شعر در آن زمان دارد که می توانست به سرعت جنگ نرم و فرهنگی به راه بیندازد. ابو عطفک یهودی، عصما بنت مروان، کعب بن اشرف یهودی، ابورافع یهودی و... از جمله شاعرانی هستند که پیامبر اکرم (ص) حکم قتل و ترور آن ها را صادر کردند؛ برای نمونه به طور خلاصه به ماجرای ترور کعب بن اشرف اشاره می کنیم تا کمی از مهم بودن این قضایا آگاه شویم. یهودیان انتظار داشتند که مشرکان در غزوه بدر ریشه مسلمانان را بکنند، اما پیروزی مسلمانان همچون صاعقه ای در میان آنان افتاد و خشمشان را برانگیخت و عقل آنان را برهم زد. وقتی کعب بن اشرف از شکست مشرکان در بدر آگاه شد، قتل بزرگان قریش بر او گران آمد و در سوگ آن ها وانمود به غم و غصه فراوان کرد. او پیغمبر (ص) و یارانش را در شعر خود هجو کرد و در سروده هایش برای

زنان مسلمان غزل سرایی کرده و از زیبایی‌های آنان یاد می‌کرد؛ به عقیده برخی حتی از زنان پیامبر (ص) هم نام می‌برد (ابن هاشم، ۱۴۱۸ ه.ق، ص ۳۱۷).

کعب به مکه رفت و قریش را بر ضد پیغمبر (ص) تحریک کرد و تا آنان را به جنگ با رسول خدا (ص) مصمم نکرد، بازنگشت. ابوسفیان از او پرسید: آیا نزد خداوند، دین ما بهتر است یا دین محمد و یاران او؟ به نظر تو، کدام یک بر هدایت هستیم و به حق نزدیک‌تر؟ ما شترهای چاق می‌کشیم و اطعام می‌دهیم و به جای آب، شیر می‌نوشانیم و تا روزگار وجود دارد، به مردم غذا می‌دهیم. کعب گفت: راه شما از آنان به هدایت نزدیک‌تر است (ابن کثیر، ۱۴۱۸، جلد ۴ ص ۶ و بیهقی، ۱۳۶۱، جلد ۳ ص ۱۹۱).

وقتی کعب بن اشرف به مدینه بازگشت، حضرت فرمود: چه کسی پسر اشرف را از سر راه من بر می‌دارد؟ محمد بن مسلمه به پاخاست و گفت: من این کار را می‌کنم، اما ممکن است ناچار شویم چیزهایی درباره شما بگویم. فرمود: آنچه لازم شد، بگوئید، اشکالی ندارد. همین جملات پیامبر نشان می‌دهد که مهم در حال حاضر فقط کشتن او بود و مهم نیست که با چه حربه و روشی وی را می‌کشند، فقط باید او به هر نحو ممکن از سر راه برداشته شود (ابن اسحاق، ۱۴۱۵، ص ۳۱۷ - ۳۱۹).

در طول تاریخ اسلام، شعر و شعرا همواره مورد توجه پیامبر و اهل بیت قرار داشت. در لسان و نگاه دینی اگر منظور شاعر در گفتن شعر بیان مراتب توحید یا ترغیب و تحریص بر مکارم اخلاق از جهاد و عبادت و پاکدامنی یا مدح و ستایش پیغمبر و دیگر اولیای خدا باشد، این گونه شعر از آن منعی نشده و حتی خود اهل بیت (ع) هم از این گونه اشعار سروده و به شعرای تلاشگر در این مسیر حتی دیده شده که صله و پاداش‌هایی هم داده‌اند؛ اما اگر در شعر خیالات و افکار عاری از حقیقت و وصف زنان و ستایش اشخاص ناشایست

و افتخارات بیهوده و هجو و تعرض به ناموس دیگران باشد این گونه اشعار مورد پذیرش اسلام و قرآن نیست.

در سوره شعراء از قرآن کریم که به خاطر صحبت از شعرا در آیات آن به نام شاعران نام گذاری شده در آیات ۲۲۴ آمده «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» که شعرا را مذمت می کند اما شعرای خاصی را در آیه ۲۲۶ جدا می کند «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» که منظور همین شعرای با ایمان و هدفمند است. شاعران و سخنوران به منزله روزنامه های آن عصر بودند که هر یک جهت گیری سیاسی و ویژه ای را مطرح می ساختند و از آن دفاع می کردند و با زبانی مؤثر و شیوه ای رسا، دلائلی بر حقانیت گرایش سیاسی خود اقامه می نمودند و دلایل رقبای خود را مردود می ساختند.

خود اهل بیت بسیار از شعر استفاده می کردند و به خوبی می دانستند که شعر در اقناع مخاطب خود تأثیر به سزایی دارد. نمونه بسیاری از این اشعار را می توان در خطبه و کلام های امیرالمومنین (ع) یافت. گاهی اهل بیت به بعضی از شعرا امر می کردند که شعر بگویند و گاه هم دیده می شد که ائمه (ع) به ازای دو خط شعر هدایای مادی گران بهایی به شعرا می دادند؛ «امام سجاد (ع) خرج ۴۰ سال زندگی فرزдық، شاعر معروف را یک جا به او داد و این به پاس یک شعری بود که در مدح اهل بیت و امام سرود و آن را در حضور هشام خلیفه غاصب در مسجد الحرام خوانده بود. عجیب تر آنکه امام سجاد از او عذرخواهی کرد که کاش بیشتر داشتم و به تو وصله می دادم»؛ در ادامه در طول تاریخ اسلام بارها و بارها مشاهده می کنیم که اشعار شعرا آغازگر یک حرکت سیاسی و فرهنگی است و حتی دربار حکومت وقت را به چالش می کشد که حکومت وقت ناچار می شود شاعران را به نحوی راضی کند یا به طوری وی را ساکت کند تا شعرش را پس بگیرد. این داستان شاعران و تأثیر شعر در طول تاریخ اسلام از زندگانی پیامبر به بعد هم از مواردی است که جای کار بسیار

دقیق و خوبی دارد که متأسفانه از این نوشته خارج است و ما به همین مقدار کفایت می‌کنیم.

موضوع مهم دیگر در تاریخ اسلام به عنوان یک رسانه مهم، منبر است. منبر همواره جایگاه مهمی میان مسلمانان داشته و مهم‌ترین نکات اجتماعی و تصمیمات مهم حکومتی از فراز آن به مردم مخابره می‌شد. اوج اهمیت منبر را می‌توان در داستان غصب خلافت توسط ابوبکر مشاهده کرد که پس از گرفتن بیعت با بزرگان مدینه فوراً به مسجد رفت و بر فراز منبر نشست و گویی حکومت خود را در بین مردم تثبیت نمود (ابن سعد، ۱۴۱۰م، جلد ۲ ص ۲۶۳)؛ بنابراین اساس کار اسلام در حیطه رسانه بر مبنای عقل و اختیار و عمق نفوذ است و رسانه‌های دیگر را هم اگر در این فرمول بگنجد اصلاح کرده و به خدمت می‌گیرند؛ وگرنه به هر قیمتی با آن مقابله می‌شود تا حذف شوند که داستان سرایی تخیل مآبانه و برخی شعرهای شاعران از این دسته بود. هدف در رسانه‌های اسلام مثل سایر رسانه‌ها اقناع مخاطب است؛ اما اقناعی در راستای رسیدن به حق و سعادت اخروی.

در اروپای بعد حضرت مسیح نیز تقریباً همین منوال بود و رسانه‌ها جنبه حق‌رسانی و معرفت‌افزایی در حیطه عقل و اختیار انسان را دنبال می‌کردند. رسانه‌های موجود نیز از همین قبیل رسانه‌هایی بودند که از آن صحبت شد؛ به علاوه برخی رسانه‌های سنتی دیگر مختص به هر تمدن که باز همگی در یک قالب گنجانده می‌شدند؛ تا زمانی که قشر به اصطلاح بورژوازی یا همان سرمایه‌داران که غالباً تاجر یا صنعتگر بودند، در حدود قرن ۱۲ میلادی سر کار آمدند و حتی کلیساها را هم تحت تأثیر قرار دادند.

از این ایام به بعد ما می‌بینیم نقش دین و خداوند در تفکر و زندگی انسان غربی کم‌رنگ‌تر می‌شود و جامعه به سرعت به سمت تغییر نگرش و رویکردی انسان‌مآبانه پیش می‌رود تا

اینکه قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی که همان شروع عصر رنسانس و مدرنیته است، فرا می‌رسد. در این عصر خداوند و نقش او از گنجینه تفکرات انسان غربی حذف می‌شود و انسان در آن پرننگ‌تر می‌شود. وقتی انسان محور همه چیز شود، نظام نیاز هم براساس این هسته محور خواهد بود و این انسان به هر صورتی می‌خواهد به نیازهایش برسد؛ حتی اگر انسان‌های دیگری در این چرخه تامین نیاز له یا حذف شوند مهم نیست و این همان آرمان هابز «انسان، گرگ انسان است» می‌باشد. این انسان به دنبال این است تا از رسانه‌ها به عنوان یک ابزاری بهره جوید که به وسیله آن مخاطبانش را اقناع می‌کند اما یک اقناعی که به هر قیمتی صورت می‌پذیرد تا اندیشه‌های مورد هدف را در کل جهان بگستراند و روی همه قشر مخاطب تاثیر بگذارد.

انسان مدرن جدیدی که در غرب متولد شده انسانی است که دین را هم در راستای سرمایه‌داری به تحریف می‌کشد و هدفش فقط لذت بردن از زندگی دنیوی و به خدمت گرفتن بقیه جوامع برای کامجویی‌های خودش است؛ یا ساده‌تر بگوییم به خدمت گرفتن کل هستی. وقتی جنس یک تفکر کاملاً تغییر می‌کند، ابزای هم که براساس آن تفکر ساخته می‌شود حامل آن تفکر یا به عبارتی ساده‌تر، رسانه‌ی آن تفکر است که جمله معروف مک لوهان «رسانه، خود پیام است» در اینجا نمود پیدا می‌کند که رسانه‌های ایجاد شده در این تمدن جدید هم خودشان حامل پیام و سبک زندگی هستند. این همان تأثیر لایه‌های تمدنی است که قبلاً از آن بحث کردیم که ابزار تمدنی بر روی فرهنگ یک جامعه تأثیرگذار است. برای این مورد یک مثال از قرآن کریم برایتان ذکر می‌کنیم: بعد از اینکه خداوند حضرت موسی^(ع) و قومش را از دریا عبور داد و فرعون و یارانش را در آن غرق کرد، برکت را بر قوم بنی اسرائیل نازل کرد و این قوم بر شهرها و اموال فرعونیان مسلط شدند؛ اما خداوند در اینجا قبل ورود بنی اسرائیل به این شهر، یک کار مهم انجام داد و آن این بود تمام کاخ‌ها

و خانه‌ها و ابزار تمدنی فرعونیان را نابود کرد و بعداً مردم را وارد شهر کرد. این مورد به صراحت در قرآن کریم این‌گونه بیان شده است: «وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ» (آیه ۱۳۷ سوره اعراف) و مشرق‌ها و مغرب‌های پر برکت زمین را به آن قوم که (زیر زنجیر ظلم و ستم) به ضعف کشانده شده بودند، واگذار کردیم و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل، بخاطر صبر و استقامتی که به خرج دادند، تحقق یافت و آنچه فرعون و فرعونیان می‌ساختند و آنچه از باغ‌های داربست دار فراهم ساخته بودند، در هم کوبیدیم!».

حال سؤال اساسی این است که چرا خداوند این کار را کرد؟ آیا نمی‌شد این قوم در همان کاخ‌های مجلل و با همان ابزارآلات رفاهی زندگی کنند و این‌ها هم زندگی پر از رفاه فرعونیان را داشته باشند؟ قطعاً جواب خیر است؛ چون همین ابزار و ساخته‌های تمدنی روی فرهنگ و تفکر این افراد به تدریج تاثیر می‌گذارد و این افراد هم بعد از مدتی تبدیل به فرعونیان جدیدی می‌شوند. در رابطه با رسانه‌های امروزی در عصر مدرن هم باید گفت، پس از وقوع رنسانس و تجدید حیات فکری و هنری در فضای اروپا، در سال ۱۵۱۸ میلادی کتاب اتوپیا اثر توماس مور منتشر می‌گردد. او از سیاست‌مداران کاتولیک مذهب انگلستان در قرن ۱۶ میلادی بود که در کتاب معروف خود پس از انتقاد پر شور از اوضاع اجتماعی و اقتصادی اروپا و به ویژه انگلستان، شهری خیالی را در مقابل شهرهای موجود با نام دیستوپیا مطرح می‌نماید و با زبانی طنزآلود حل مشکلات مردم را در آن می‌جوید.

شخص بعدی فرانسیس بیکن انگلیسی است. وی را می‌توان پدر فلسفه تجربی و پوزیتویستی انگلستان دانست. او برخلاف رویکرد فلاسفه باستانی و قرون وسطی تعریف

جدیدی از معرفت و هدف علم‌آموزی ارائه داد. بیکن صراحتاً این نظر را مطرح می‌کند که غایت علم‌آموزی، ارتقای معنوی یا رشد وجودی انسان نیست؛ بلکه هدف، افزایش قدرت آدمی است. شاید بزرگ‌ترین تأثیر بیکن در فلسفه غربی همانا نقش او در پیدایی و تاسیس «علوم تجربی» یا «علم مدرن» یا همان Science است، «او تمام نظام‌های فلسفی را اعم از فلسفه‌های کهن و معاصر بی‌حاصل و بی‌فایده انگاشت و به اندیشه احیا و تجدید بنای فلسفه افتاد و طرحی نو در انداخت و آن را «احیای کبیر» نام نهاد. وی می‌خواست به هر نحوی که شده طرحش را به پایان برساند تا به آرمان خود که اصلاح تمام علوم و معارف بشری بود جامه عمل بپوشاند».

در بررسی ماهیت علم جدید پی می‌بریم که مبادی و غایات نظری آن به طور مبنایی با آنچه که در جهان باستان یا قرون وسطی «علم» نامیده می‌شد، تفاوت دارد. مبادی نظری علم جدید، فلسفه‌های اومانیستی و کمی‌انگارند، غایات این علم را نیز نه دریافت یا کشف حقیقت یا کمال وجودی بشر بلکه قدرت‌طلبی و تحقق استیلاگری اومانیستی و دائرمداری بشر تشکیل می‌دهد. در واقع فرانسویس بیکن (که نقش محوری و مبنایی در تدوین بنیان‌های نظری علوم مدرن دارد)، به عنوان پدر فلسفه تجربی - پوزیتویستی غرب، با فهم اقتضائات روح زمانه دریافته بود که زمان تدوین صورت‌بندی نوینی از علم و ارائه تعریف جدیدی از آن (همان که «فلسفه علم جدید» یا «فلسفه علم مدرن» نامیده شود) فرا رسیده است، این تعریف نوین از «علم» مبتنی بر آموزه‌های فلسفه اومانیستی و در مسیر غایات استیلاطلبانه آن است.

فرانسویس بیکن فیلسوفی است که در رویکرد فلسفی خود، به تبیین بنیان‌های نظری متدولوژی علوم جدید پرداخت. در واقع بیکن با درک روح اومانیستی زمانه خود و با ارائه تعریف خودبنیادانه از علم و مبادی و غایات و اصول و ارکان روش شناختی آن لقب «پدر

علم مدرن» را از آن خود ساخت. بیکن همچنین با طرح معنایی مهجور از واژه انگلیسی Positive؛ معمولاً در زبان انگلیسی «پوزیتیو» به معنای «مثبت» است؛ اما یک معنای مهجور آن که مورد توجه بیکن قرار گرفت معادل «امر واقع» یا «امر محقق» و تأکید و تکیه بر امور محسوس و تجربی و روش‌شناسی تجربی به عنوان محور و مبنای فلسفه جدید، گرایش تجزیه‌گرایانه در فلسفه جدید غربی را پدید آورد.

فرانسیس بیکن کتابی به نام «آتلانتیس نو» دارد که به نحوی در آن به ترسیم مدینه فاضله مورد نظر خود پرداخته است. «آتلانتیس نو» آخرین اثر فرانسیس بیکن است. بیکن در این کتاب به ترسیم جامعه‌ای پرداخته است که تکنوکرات‌ها بر آن حکومت می‌کنند. نگرش پوزیتیویستی اندیشه بیکن و درک استیلاجویانه او از نسبت انسان و طبیعت کاملاً در این اثر نیز خودنمایی می‌کند. کتاب «آتلانتیس نو»ی فرانسیس بیکن ساختاری داستانی دارد و بیان ماجرای مسافرانی است که کشتی آنها دستخوش طوفان می‌شود و آنها از جزیره‌ای سرسبز، خرم و آباد سر در می‌آورند که همان آتلانتیس نو است. این موارد فقط دو نمونه از کتب مدینه فاضله نگارش شده براساس اندیشه‌های جدید غربی بود که البته مهم‌ترین آن‌ها نیز است. در کنار این مورد، صنعت تئاتر هم به عنوان قدیمی‌ترین صنعت نوین رسانه‌ای وجود داشته و در حال پیشرفت در ملل مختلف جهان بود و دیگر می‌شد در هر ملتی یک کتاب با عنوان تاریخچه تئاتر آن ملت نگاشت. حکومت‌ها هم فهمیده بودند که از این رسانه خیلی خوب می‌توان برای همسو کردن مردم با تفکر خاصی بهره برد.

یهودیان پس از شروع مسیحیت درست است که قدرت سیاسی خاصی نداشتند ولی همیشه به طور مرموزانه در سیاست‌ها دخالت می‌کردند و رخنه‌هایی ایجاد می‌کردند؛ اما از لحاظ اقتصادی یهودیان در طول تاریخ تقریباً همیشه از درجه و سطح بالایی برخوردار

بودند و در هر حکومتی که حضور داشتند، تقریباً آن حکومت را از این لحاظ تاحدی به خود وابسته می کردند. همین موارد سبب شد تا یهودیت کم کم پیشرفت کند تا اینکه از شروع عهد رنسانس در قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی سیطره یهود بر اروپا و جهان غرب هم شروع شد و غرب حالا از لحاظ فکری - سیاسی متأثر از یهودیانی است که کنترل رسانه ها و شرکت های بزرگ و اقتصادی و سیاست های کلی را بر عهده دارند.

با شروع قرن ۱۷ و ۱۸ هم دوران امپریالیسم یهودی شروع شد که یهودیان به فکر سیطره بر کل جهان بودند و برای همین منظور آن ها به خوبی می دانستند که تحریک قوه خیال مردم و دوری آن ها از واقعیت، بهترین روش است. این همان روشی بود که در آن تبحر کافی را داشتند و به خوبی از پس اجرای آن بر می آمدند و دیگر پیامبری هم در بین مردم حاضر نبود که با آن ها مخالفت کند و فتنه هایشان را خنثی کند. یهودیان که بر داستان سرایی تسلط فوق العاده ای داشتند و به خوبی می توانستند داستان ها را برای تحریک احساسات و در اختیار گرفتن عقل و تفکر انسان ها تنظیم کنند، به فکر یک شبکه گسترده جهانی برای پخش این خرافه ها و افسانه ها بودند و از همان اوایل در رویای روزی بودند که بتوانند انسان ها را به صورت طبیعی مقابل داستان قرار دهند؛ به طوری که گویی داستان در مقابل چشمانش دارد اتفاق می افتد.

فلاسفه و پژوهشگران امروزی معتقدند که کتب ارسطو مثل بوطیقا و کتب افلاطون مثل جمهوریت نقش به سزایی در پیدایش سینما داشته است و قطعاً هم همین طور است. تمثیل غاری که افلاطون در کتاب جمهوریت خود مطرح کرده است بر ایجاد سالن سینمایی که پرژکتور پخش فیلم پشت سر مخاطبین قرار دارد و نوری از مجازیت را روی پرده سفید مقابل دیدگان تماشاگران می اندازد، تا فلسفه نمایش فیلم، همگی به نحوی متأثر از این نظریه هستند. پس از اختراع ویدیو پرژکتورها و پیدایش سینماهای اولیه این

یهودیان نیویورک در آمریکا بودند که با سرمایه‌های هنگفت به روی کار آمدند و نخستین استودیوهای فیلم‌سازی را در همان نیویورک افتتاح کردند. پس از آن هم دست به استخدام بهترین افراد از جای جای دنیا زدند تا پروژه خود را با موفقیت جلو ببرند.

یک نکته که باید به عنوان نکته اساسی دانسته شود این است که این نظام امپریالیستی هر روز به دنبال دور کردن بیشتر مردم از واقعیت‌ها است و می‌خواهد آن‌ها را با تخیلات و سرگرمی‌های مجازی مشغول کند و برای همین ما می‌بینیم که این عرصه بسیار فعال است و هر روز یک تکنولوژی کامل‌تر به بازار عرضه می‌شود تا خلأ قبلی را پر کند؛ اما همان تکنولوژی هم خلأهایی دارد که مخاطبان را منتظر می‌گذارد تا نسخه کامل‌تر به بازار بیاید و نظام سرمایه‌داری و بازارمحوری را همین‌گونه سرپا نگه دارد؛ البته بیشتر این خلأها را خود شرکت مطرح می‌کنند و گاهی طوری القا می‌کنند که مخاطبی که شاید اصلاً به آن فکر نمی‌کرد حالا آن را یک کمبود و ضعف بداند و فکر کند واقعاً به این مورد نیاز واقعی دارد و باید نسخه جدیدتر را تهیه کند. گاهی هم زندگی یک جامعه آن قدر مدرن شده که برای ادامه حیات شخص چاره‌ای جز این ندارد که خود را با تکنولوژی مدرن به روز کند.

آخرین تکنولوژی هم که خیلی بازار آن داغ است و مطمئناً تأثیر شگرفی در دنیای رسانه ایجاد خواهد کرد تکنولوژی واقعیت مجازی و هوش مصنوعی است که همین تکنولوژی هم رگه‌هایی در یونان باستان و تفکر یهودیت هلنیستی دارد. در روزی که فیسبوک و سونی پروژه عینک واقعیت مجازی خود را با نام مورفیوس شروع کردند خیلی خوب می‌شد حدس زد که این پروژه متأثر از اساطیر یونانی است. مورفیوس به یونانی به معنای کسی است که شکل می‌دهد؛ او در اساطیر یونانی ایزد رؤیاها و رهبر اونیروس‌ها است. او همچنین

شخصیتی است که در روایت دگردیسی‌ها، اثر شاعر نامدار رومی اووید حضور دارد، اما هیچ نقشی در اساطیر یونانی ندارد.

مورفئوس پسر هویپنوس، خدای خواب است. درباره او در منابع یونانی آمده او پسر نوکس (خدای شب) و برادر تاناتوس (خدای مرگ) بود. در جنگ تراوا چون ژئوس در جبهه‌ی تراوایی‌ها حاضر شد، المپیان از هویپنوس در خواست کردند تا هنگام جنگ تراوا ژئوس را خواب کند تا خدایان دیگر به کمک یونانیان بروند و وقتی ژئوس از خواب بلند شد به دنبال هویپنوس رفت و هویپنوس به معبد مادرش نوکس پناه برد. در اساطیر روم با سومنوس مطابق است. مورفئوس توانایی تقلید هر شکلی از ظاهر انسان‌ها و نمایان شدن در خواب آن‌ها را دارد (ژیران، ۱۳۸۷، ص ۱۵۸)؛ کلمه مرفین، از نام این ایزد گرفته شده است. این اطلاعات نشان می‌دهد که با استفاده از این گزاره‌ها و الهه‌ها از مدت‌ها قبل به دنبال تکنولوژی‌ای بودند که به وسیله آن بشود به جهان خیال سفر کرد؛ مثل همین قرص‌های مورفین که انسان را از واقعیت و درد آن بی‌خیال می‌کند.

نتیجه‌گیری

متوجه شدیم که نیاز به رسانه و نحوه ارتباط‌گیری با انسان‌ها از ضروریات و نیازهای اساسی هر انسان و جامعه‌ای است؛ اما در نگاه دین اسلام و نگاه غیر دینی و انسان‌محورانه تفاوت دیدگاه در این زمینه وجود دارد. اساس کار اسلام در حیطه رسانه بر مبنای عقل و اختیار و عمق نفوذ است و رسانه‌های دیگر را هم اگر در این فرمول بگنجد اصلاح کرده و به خدمت می‌گیرند وگرنه به هر قیمتی با آن مقابله می‌شود تا حذف شوند که داستان سرایی تخیل مآبانه و برخی شعرهای شاعران از این دسته بود. هدف در رسانه‌های اسلام مثل سایر رسانه‌ها اقناع مخاطب است؛ اما اقناعی در راستای رسیدن به حق و سعادت اخروی؛ اما در مقابل در تفکر غیر دینی ما می‌بینیم نقش دین و خداوند در تفکر و زندگی انسان غربی

کم‌رنگ‌تر می‌شود و جامعه به سرعت به سمت تغییر نگرش و رویکردی انسان‌مآبانه پیش می‌رود. وقتی هم که انسان محور همه چیز شود، نظام نیاز هم براساس این هسته محور خواهد بود و این انسان به هر صورتی می‌خواهد به نیازهایش برسد؛ حتی اگر انسان‌های دیگری در این چرخه تامین نیاز له یا حذف شوند مهم نیست و این همان آرمان هابز «انسان، گرگ انسان است» می‌باشد. این انسان به دنبال این است تا از رسانه‌ها به عنوان یک ابزاری بهره جوید که به وسیله آن مخاطبانش را اقناع می‌کند اما یک اقناعی که به هر قیمتی صورت می‌پذیرد تا اندیشه‌های مورد هدف را در کل جهان بگستراند و روی همه قشر مخاطب تاثیر بگذارد.

منابع و مؤاخذ

- قرآن کریم.
- کتاب مقدس: عهد عتیق و عهد جدید، (۱۳۸۳)، مترجمین: ویلیام گلن، فاضل‌خان‌همدانی، هنری مرتن، تهران، اساطیر.
- ابن اسحاق، محمد، (۵۱۴۱۵.ق)، «سیره ابن اسحاق»، قم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
- ابن سعد، محمد بن سعد، (۱۴۱۰م)، «الطبقات الکبری»، محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن صاعد آندلسی، صاعد بن احمد، (۱۳۷۶)، «التعریف بطبقات الأمم»، غلامرضا جمشید نژاد، تهران، نشر هجرت.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، (۵۱۴۱۸.ق)، «البدایة و النهایة»، خلیل شحاده، بیروت، دارالفکر.

- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، (۵۱۴۱۵.ق)، «عیون الأخبار»، یوسف علی طویل، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن مستوفی، مبارک بن احمد، (۱۹۸۰م)، «تاریخ اربل»، سامی بن خماس صقار، عراق، دار الرشید للنشر.
- ابن هشام، عبدالملک، (۵۱۴۱۸.ق)، «السیرة النبویه»، عبدالحفیظ شبلی، بیروت، دارالمعرفه.
- بلاذری، احمد بن یحیی، (۱۴۱۷م)، «أنساب الأشراف»، سهیل زکار، بیروت، دارالفکر.
- بیهقی، احمد بن حسین، (۱۳۶۱)، «پدلائل النبوه»، محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر علمی فرهنگی.
- جبارپور، محمد، (۱۳۹۳)، «در تکاپوی بهشت زمینی»، تهران، بسیج دانشگاه امام صادق (ع).
- حلّی، سید ابن طاووس، رضی الدین، علی، (۱۳۶۸)، «فرج المهموم في تاريخ علماء النجوم»، قم، دارالذخائر.
- خواندمیر، غیاث الدین، (۱۴۰۰)، «خلاصه الاخبار فی بیان الاحوال الاخیار»، میر هاشم محدث، قم، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- دمشقی، محمد ابن ابی طالب، (۱۲۸۱ق)، «نخبة الدهر في عجائب البر و البحر»، کریستیان مارتین بواخیم فرین، سن پترزبورگ، مطبعة الأكاديمية الإمبراطورية.
- دیاربکری، حسین بن محمد، (۱۴۱۸)، «تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس نفیس»، بیروت، دار صادر.

- زمخشری، محمود بن عمر، (۱۴۱۲)، «ربیع الأبرار و نصوص الأخبار»، عبدالامیر مهنا، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، (۱۳۶۸)، «ترجمه و شرح نهج البلاغه»، فیض الاسلام اصفهانی، تهران، نشر فقیه.
- شفیع سروستانی، اسماعیل، (۱۳۸۳)، «تفکر- فرهنگ و ادب- تمدن»، پریش دانش نیا، تهران، نشر هلال.
- شهزوری، محمد بن محمود، (۱۳۸۴)، «نزهه الارواح و روضه الافراح»، مقصود علی تبریزی، تهران، علمی فرهنگی.
- شیخ صدوق، (۱۳۶۷)، «الخصال»، سید احمد فهری زنجانی، قم، حوزه علمیه اسلامی.
- طبری، محمد بن جریر بن یزید، (۱۳۶۲)، «تاریخ طبری»، علی اکبر شهابی، تهران، نشر اساطیر.
- محسنیان راد، مهدی، (۱۳۹۸)، «ارتباط شناسی»، جعفر راثی تهرانی، تهران، نشر سروش.
- مجلسی، محمد باقر، (۱۳۶۹)، «بحار الانوار: الجامعه لدرر ائمه الاطهار (ع)»، تهران، نشر مخلوط.
- مسعودی، علی بن حسین، (۱۳۸۴)، «اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب (ع)»، قم، انصاریان.
- واقدی، محمد بن عمر، (۱۴۰۹.ه.ق)، «المغازی»، مارزدن جونز، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات .



- یعقوبی، احمد بن اسحاق، (۱۳۶۳)، «تاریخ الیعقوبی»، بیروت، دار صادر.